



شرح زندگی و احوال
آنتوان دوست اگروپری

دکتر اقلس یغمائی

از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

شماره چهارم سال پنجم، زمستان ۱۳۴۸

اسکن شد

شرح زندگی و احوال
آنتوان دوست اگروپری

دکتر اقدس یغمائی

از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

شماره چهارم سال پنجم، زمستان ۱۳۴۸

شرح زندگی و احوال آنتوان دوست اگزوپری

«کاملاً برحسب اتفاق در لیون متولد شده‌ام»

«من اهل این شهر نیستم»

آنتوان-ماری-روژه دوست اگزوپری^۱ در بیست و نهم ژوئن سال ۱۹۰۰ میلادی در شهر لیون چشم دنیا گشود. دو خواهر بزرگتر از خود داشت به اسامی ماری-مادلن^۲ و سیمون^۳ و یک برادر و یک خواهر کوچکتر: فرانسوا^۴ و گابریل^۵. پدر و مادر آنتوان هر دو از خانواده‌های اصیل فرانسوی بودند. اصل و نسب فامیل پدری وی، که اهل لیموزن^۶ بودند، به یکی از شوالیه‌های قرن چهارم میلادی می‌رسد و فامیل مادری وی، یعنی خانواده Boyer de Eonscolombe، جزو خانواده‌های اصیل پروانس^۷ بشمار می‌رفتند. به شهادت کسانی که آنتوان را از نزدیک می‌شناختند، وی اصالت و شایستگی و طرز برخورد و ادب را از اجداد خویش به ارث برده است و نام خانوادگی سنت اگزوپری که مجسم کننده شوالری مسیحی می‌باشد، کاملاً زینده اوست. خصوصیت شوالری در وجود سنت اگزوپری به بهترین وجه تجلی می‌کند. می‌توان در فداکاریهای بی چشم داشت، ادب،

1- Antoine - Marie - Roger de Saint - Exupéry

2- Marie Madeleine

3- Simone

4- François

5- Gabrielle

6- Limousin

7- Provence

فروتنی و شجاعتِ وی از آن‌نشانها جست .

همزمان با تولد آنتوان خانوادهٔ سنت اگزوپری ورشکست شده بود. و چهارسال بعد پدرش ژان دوست اگزوپری^۸ که در منطقه لیون در يك شرکت بیمه کار می‌کرد، درگذشت و ارث قابل توجهی نیز برای همسر و پنج فرزندش باقی نگذاشت. خوشبختانه پدر، مادر و اقوام مادام دوست اگزوپری، برای غلبه بر مشکلات مادی او را یاری کردند. باین ترتیب بچه‌ها نیمی از سال را پیش مادر بزرگ مادری خود در قصر Môle در ناحیه Var^۹ می‌گذراندند. آنتوان در سراسر زندگی خود از این منطقه آفتابی با علاقه تمام یاد میکند. بنظر او در روی کرهٔ زمین کشور یونان و این ناحیه، تنها نقاطی هستند که گردوغبار و خاک آن نیز رایحهٔ دل‌انگیزی دارد. بعدها نیز، وقتی که آنتوان دوست اگزوپری بکار مشغول بود، از هر فرصت برای مسافرت به سواحل مدیترانه استفاده می‌کرد و اغلب به دهکدهٔ^{۱۰} اگه که بین شهر کان^{۱۱} و سن رافائل^{۱۲} واقع شده است، میرفت. خواهرش سیمون که باکنت دگه^{۱۳} ازدواج کرده بود، در این دهکده در منزل بسیار زیبایی زندگی می‌کرد.

تابستان‌ها مادام دوست اگزوپری و بچه‌ها در قصر Saint - Maurice de Remens واقع در نزدیکی لیون، میهمان مادام تریکو^{۱۴} خالهٔ مادری خود بودند. بعدها این قصر بعنوان میراث به مادام دوست اگزوپری رسید.

8- Jean de Saint - Exupéry

9- Var منطقه‌ای واقع در جنوب فرانسه در کنار دریای مدیترانه

10- Agay

11- Cannes

12- Saint - Raphaël

13- Comte d'Agay 14- Mme Tricaud

آنتوان باین قصر علاقه فراوانی داشت و اغلب در کتابهای خود خاطرات شیرینی از آن نقل می‌کند. او بهترین روزهای زندگی خود را همراه خواهران و برادرش فرانسوا در این قصر گذراند. صدای خنده، شادی، جست و خیز و بازیهای کودکانه این پنج خواهر و برادر فضای باغ را پر می‌کرد. تابستان فصل بازی و آب‌تنی در رودخانه بود. اما آنتوان زمستان را نیز دوست میداشت. در روزهای زمستان پولاً^{۱۵} پرستار تیرولی^{۱۶} او برایش قصه‌های جالبی تعریف می‌کرد. و مادرش کتاب داستانهای آندرسن^{۱۷} را برای او می‌خواند. آنتوان دوست داشت که ساعتها زیر میز بنشیند و فکر کند یا برؤیا فرو رود. روح حساس و سرکش وی باعث شد که خیلی زود تماس با واقعیت را ازدست بدهد و در رؤیاهای دور و دراز خود غرق شود. دیری نگذشت که به شعر گفتن آغاز کرد. اغلب اوقات نیمه شب به اطاق مادرش می‌رفت و او را بیدار می‌کرد تا شعرهایی را که گفته بود، برایش بخواند. و انگهی آنتوان کوچولو نمی‌خواست و نمی‌توانست قبول کند که شب برای خوابیدن است. ناگزیر برای اطاق او پنجره آهنی مشبکی درست کردند تا شب‌ها هوس‌گردش نکند. دوست صمیمی وی لئون ورث^{۱۸} نقل می‌کند که بعدها نیز، این عادت بیدار شدن در دل شب و احتیاج به انتقال افکار و احساسات خود به دیگری در سنت اگزوپری همچنان وجود داشت. بارها اتفاق افتاد که در ساعات غیر معمول و اغلب در نیمه‌های شب به دوستانش تلفن می‌کرد تا قسمتی از نوشته‌های خود را برایشان بخواند و یا اینکه

15- Paula

16- Tyrol

17- Les Contes d'Andersen

18- Léon Werth *tel que je l'ai connu* (Editions du Seuil, 1948)

درباره حل مسائل ریاضی با آنها مشورت کند و یا فقط از آنها بخواهد که آهنگ ترانه‌ای را که فراموش کرده‌است، بیادش آورند.

از نظر دوستان، سنت‌آگزوپری حالت موجودی را داشت که بدنای دیگری تعلق دارد. دنیای ما بنظر او خیلی کوچک می‌رسید. او خود را در این محیط تنها احساس می‌کرد. شاهزاده خانم بیسکو^{۱۹} که در رومانی با سنت‌آگزوپری آشنا شد، عقیده دارد که این نویسنده درست شبیه قهرمان کتاب مشهورش «شازده کوچولو»^{۲۰} می‌باشد و بنظر نمی‌رسد که باین دنیا تعلق داشته‌باشد. گوئی درحین عبور از مارس یا ژوپیتر و یا سیاره‌ای دیگر برحسب تصادف به‌زمین افتاده‌است. وبعقیده شاهزاده‌خانم همین امر بر لطف مصاحبت با سنت‌آگزوپری می‌افزود.

همزمان با بروز ذوق ادبی، ذوق و علاقه به‌مکانیک نیز در وجود سنت‌آگزوپری ظاهر شد. اولین تماس وی با مکانیک در سن شش سالگی و در جریان مسافرتی به‌قصر Môle می‌باشد. در این مسافرت آنتوان از شباهت اسم خود با نام راننده لوکوموتیو استفاده کرد، پهلوی راننده نشست و به‌تماشای پیچ و مهره‌ها مشغول شد. در سن هفت‌سالگی با قوطی‌های کنسرو تلفن درست می‌کرد. در همین زمان آوازه اولین پروازها با هواپیما او را سخت بفکر فرومی‌برد. با وسایل ناقصی که در اختیار داشت، دو چرخه‌ای با دو بال اختراع کرد. این بال‌ها را از ملافه‌های مادر بزرگ درست کرده بود. خواهرش گابریل تعریف می‌کند که آنتوان برای نشان دادن این اختراع از همه دعوت کرد و بعد از توضیح درباره قسمت‌های مختلف آن افزود: « وقتی با این دو چرخه پرواز کنیم همه مردم فریاد خواهندزد:

زنده باد آنتوان دو سنت اگزوپری»^{۲۱}.

تقریباً همه تذکره نویسان و منتقدین عقیده دارند که سنت اگزوپری دوران کودکی خوش و سعادتمندی را گذرانده و در آغوش پرمهر خانواده از محبت کافی برخوردار گشته است. مادام دو سنت اگزوپری مادری مهربان بود که جز با محبت تنبیه نمی کرد و اطرافیان و نزدیکان آنتوان نیز رفتاری نداشتند که در وی عقده ای ایجاد کنند. او بخانواده ای مسیحی تعلق داشت که از تعصبات خشک مذهبی بدور بودند. بنابراین احساس عصیان علیه خانواده هرگز در وی بیدار نشد. در کتابهای او به زندگی خانوادگی و عشق به خانه، اشارات زیادی شده است. خاطراتی را که از دوران کودکی و از خانواده حفظ کرده، همواره خاطراتی شیرین است. در این باره می نویسد: «حسن يك خانه این نیست که پناهمان می دهد، گرمان می کند و یا اینکه دیوارهای آن بما تعلق دارد، بلکه در اینست که بتدریج خاطرات گرم و شیرینی را در دلمان جایگزین می سازد»^{۲۲}.

معذالك همین کودکی که طبق سنن و قوانین مذهب کاتولیک بزرگ شده بود، بعدها از آن پیروی نکرد. البته به ارزش های دین مسیح احترام می گذاشت - عشق بخداوند، به خانه، به خانواده، به زمین. اما طرز زندگی او در تمام طول عمر با این ارزش ها در تضاد بود. به آرامش فکری و تعادل روحی معتقدین رشک می برد. اما هرگز نتوانست ایمان مذهبی خود را که در جوانی ازدست داده بود، دوباره بازیابد. ازدواج کرد، اما دارای فرزندی نشد و حتی نتوانست برای مدتی کوتاه نیز در يك محل مستقر گردد.

21- René Delange *La vie de Saint - Exupéry* (Ed. du Seuil, 1948)

22- *Pilote de Guerre* (Editions Pléiade)

در اواخر تابستان سال ۱۹۰۹ مادام دو سنت اگزوپری بافرزندانش در شهرمان^{۲۳} سکنی گزید. آنتوان وارد مدرسه Notre-Dame de Saint-Croix گردید که بوسیله ژزوئیت‌ها اداره می‌شد. از محیط یکنواخت و خشک مدرسه خوشش نمی‌آمد. تنها حضور مادر و محبت وی توانست این دوره کسل‌کننده را برای او تحمل‌پذیر کند. در این مدرسه بچه‌ها اسمش را Pique-la-lune گذاشته بودند، بخاطر بینی سربالا و برؤیا فرورفتنهایش. در سال ۱۹۱۲ وردین یکی از مشهورترین خلبان‌های آن زمان برای دادن نمایشهائی به آمبریو^{۲۴} آمد. در این هنگام آنتوان دوازده ساله بود. تقریباً در تمام طول اقامت وردین^{۲۵} در این شهر، سنت اگزوپری فرودگاه را ترك نكرد. با همه مکانیک‌ها دوست شد و موتورها و دستگاه‌ها را با اعجاب و کنجکاوی واریسی کرد. در همان تاریخ برای اولین بار سوار هواپیماش شد. بعد از این پرواز، شعری سرود که بیش از سه بیت آن در دست نیست.

به هنگام آغاز جنگ در سال ۱۹۱۴، مادام دو سنت اگزوپری تصمیم گرفت که شهر مان را ترك کند. دوپسر خود را به دبیرستان سن ژان در شهر فری بورگ^{۲۶} سوئیس گذاشت و خود پس از گذراندن يك دوره پرستاری در شهر آمبریو بخدمت مشغول گردید. در سال ۱۹۱۷ وضع مزاجی فرانسوا که دچار رماتیسم قلبی بود، وخیم تر شد. دو برادر بفرانسه بازگشتند. فرانسوا در ماه ژوئیه همان سال درگذشت. آنتوان بر بالین او حاضر بود. فرانسوا از برادرش خواست که مادرشان را خبر کند. وقتی مادام دو سنت اگزوپری رسید پسرش باو گفت: «مادر عزیزم، برای من نگران نباشید. در

شهری واقع در مغرب فرانسه بین منطقه پاریسی و ایالت برتانی 23- Mans

24- Ambérieux

25- Verdine

26- Fribourg

این دنیا چیزهایی دیدم و احساس کردم که خیلی زشت بود. من نمی توانستم آن را تحمل کنم. جایی که می روم، آسوده تر خواهم بود». آنتوان که به فرانسوا علاقه شدیدی داشت، از مرگ او سخت متأثر شد و تحت تأثیر رفتار اسیل و حالت تسلیم و رضای او قرار گرفت.

آنتوان در مدرسه شاگرد درخشانی نبود. چون تنها به درسهای مورد علاقه اش یعنی لاتن و انشاء فرانسه توجه می کرد. عجیب اینجاست که در این تاریخ هیچ نشانه ای از نبوغ ریاضی در وی دیده نمی شد. رفتار آنتوان بنظر معلمان و رفقایش عجیب می رسید. اخلاق خاصی داشت و عکس- العمل های غیرمنتظره ای از وی سر می زد. يك لحظه خوشحال بود و لحظه ای بعد اندوهی شدید سراسر وجودش را فرا می گرفت و او را در خود غرق می کرد. آنوقت به تنهایی پناه می برد. هرچند طبیعتاً خوش خلق و مهربان بود، اما گاهی بطور ناگهانی بداخلاق می شد. تجزیه و تحلیل حالت های خاص روانی وی که طی آن ناگهان نسبت به دنیای اطراف خود بیگانه می شد و ساعتها برؤیا فرو می رفت، بسیار دشوار می باشد.

بعد از سه سال تحصیل در مدرسه سن ژان فری بورگ و گرفتن دیپلم، سنت اگزوپری در اکتبر ۱۹۱۷ وارد مدرسه بوسوئه^{۲۷} پاریس شد تا خود را برای کنکور مدرسه نیروی دریایی آماده کند. مدیر این مدرسه آبه سودور^{۲۸} که در وجود سنت اگزوپری استعداد و ذوقی استثنائی تشخیص داده بود نسبت باو توجهی خاص داشت و علاقه ای پدرانیه احساس می کرد. بخاطر همین توجهات بود که بعدها سنت اگزوپری در لحظات دشوار زندگی، از آبه سودور تقاضای کمک می کرد. آبه سودور که متوجه علاقه و تمایل سنت اگزوی به مسائل مذهبی و عرفانی شده بود، تصور می کرد که شاگرد

27- Ecole Bossuet

28- abbé Sudor

او در جستجوی راهی در این زمینه می‌باشد. در ژوئن ۱۹۱۹ سنت اگروپری در مسابقه ورودی مدرسه نیروی دریائی شرکت کرد. در امتحان کتبی موفق شد، اما در شفاهی مردود گردید. موضوع قابل توجه اینکه کمترین نمره را از انشاء فرانسه گرفته بود و بالاترین نمره را در ریاضیات. سنت اگروپری نمی‌توانست درباره موضوعاتی که بدان علاقه ندارد، چیز بنویسد، موضوع انشاء فرانسه را نپسندیده و در پروراندن آن عاجز مانده بود. سؤال کرده بودند: «احساسات یکنفر آلزاسی را که به دهکده خود که دوباره بدست فرانسویها افتاده است، برمی‌گردد، تشریح کنید.» سنت اگروپری چند خط بیشتر نوشت و نمره ۷ گرفت^{۲۹}.

پس از شکست در مسابقه ورودی، سنت اگروپری کسل و ناراضی، تا سال ۱۹۲۱ در پاریس سرگردان بود. این مدت را بدون اینکه اشتغال مشخصی داشته باشد و یا پول کافی، گذراند. آنگاه چون تا اندازه‌ای از استعداد نقاشی برخوردار بود، وارد مدرسه هنرهای زیبا شد و در رشته معماری مشغول تحصیل گردید. در این دوره از زندگی، سنت اگروپری اغلب در مضیقه مادی بود. در هتل ارزان قیمتی در خیابان سن^{۳۰} زندگی می‌کرد و برای امرار معاش حتی حاضر شد که در نقش‌های بی‌اهمیت بر صحنه تئاتر ظاهر شود. چون نمی‌خواست سربار کسی باشد، از قبول دعوت دوستان خودداری می‌کرد. هزاران فکر و نقشه داشت. اما هیچکس مشخص نبود و آنتوان جوان دچار سرگردانی عجیبی بود.

خدمت نظام سنت اگروپری را از این کسالت و سرگردانی رها نید. در

29- Renée Zeller *La Grande Quête d'Antoine de Saint - Exupéry*

(Ed. Alsatia) .

30- Rue Seine

تاریخ دوم آوریل ۱۹۲۱، اوراجزو هنگ دوم نیروی هوایی به استراسبورگ^{۳۱} فرستادند و در کارگاه تعمیر هواپیماها بکار واداشتند. آرزوی سنت اگزوپری آن بود که گواهینامه پرواز بگیرد. اما برای بدست آوردن گواهینامه نظامی، می‌بایست گواهینامه ساده کشوری داشته باشد و آنهم فقط از راه درس خصوصی امکان داشت. سنت اگزوپری ماهها صرفه جوئی کرد تا بتواند معلم خصوصی بگیرد. مارسل^{۳۲} میژو در کتابی که راجع به زندگی سنت اگزوپری نوشته، درباره این دوره از زندگی وی اطلاعات جالبی در اختیار ما میگذارد. بنا به اظهار این شخص، سنت اگزوپری نه تنها صرفه جوئی نمیکرد، بلکه آپارتمان مجللی اجاره کرده بود و اغلب باصرار تمام از مادرش تقاضای پول بیشتری می‌کرد، بی‌آنکه توجهی بوضع نابسامان مادی مادر داشته باشد. تذکره نویسان دیگر در این باره سکوت کرده‌اند. قدر مسلم اینکه سنت اگزوپری سخت عاشق پرواز بود و میل داشت بهر قیمتی که شده گواهینامه پرواز را بدست آورد. دلیلش نامه‌ایست که از استراسبورگ بمادرش نوشت: «مامان، من این شغل را می‌پرستم. شمانمیتوانید این حالت آرامش و این تنهایی را که انسان در ارتفاع چهار هزار متری در خلوت با موتور هواپیما احساس می‌کند، در نظر مجسم سازید. از آن گذشته این احساس رفاقت و دوستی در روی زمین. روی علف‌ها دراز می‌کشیم تا نوبتمان برسد. دوستی را که منتظر هواپیمایش هستیم بانگاه دنبال می‌کنیم و در ضمن برای یکدیگر داستان تعریف می‌کنیم. همه اینها عالی است.» شتاب سنت اگزوپری برای پرواز بحدی بود که بمحض آشنائی مختصر با دستگاههای مختلف هواپیما و بی‌آنکه طرز فرود آمدن آنرا بداند، یکروز از تأخیر مربی پرواز

31- Strasbourg

32- Marcel Migeo Saint - Exupéry (Flammarion,)

استفاده کرد و هواپیما را بحرکت درآورد. رفقاییش که او را در آسمان دیدند با تعجب منتظر فرود آمدن او شدند. سنت اگزوپری همچنان دور باند فرودگاه می‌چرخید و جرات نمی‌کرد بزمین بنشیند. در این موقع متوجه شد که از درپوش موتور هواپیما دود خارج می‌شود. ترس از حریق او را مجبور به فرود آمدن کرد و بهر تقدیر که بود موفق شد. فرمانده اردو باو گفت: «شما هیچوقت در پرواز کشته نخواهید شد، چون اگر قرار بود چنین اتفاقی بیفتد، همین امروز افتاده بود.» کمی بعد از این واقعه روز هفدهم ژوئن ۱۹۲۱، سنت اگزوپری گواهینامه خلبانی کشوری را دریافت کرد و گواهینامه خلبانی لشگری را نیز روز دهم اکتبر ۱۹۲۲ در ایستر^{۳۳} خدمت نظام وی در تابستان ۱۹۲۳ پایان رسید. شدت علاقه او به پرواز با آن حد بود که با همه ییزاری از ارتش و نظامی‌گری، نزدیک بود به استخدام نیروی هوایی درآید. اما نامزدی وی با مادموازل ویلمورن، عملی شدن این نقشه را دشوار می‌ساخت.

لوئیز دو ویلمورن^{۳۴} که امروز رمان‌نویس مشهوریست، در آن زمان دختر جوان جذابی بود. سنت اگزوپری در مدرسه با برادر او آشنا شده بود و اغلب بخانه آنها رفت و آمد می‌کرد. از همان برخورد اول با لوئیز، باو دل‌بست. ظاهراً این عشق دوجانبه بود. اما اگر سنت اگزوپری تصمیمی می‌گرفت، بهر قیمتی که شده آنها را اجرا می‌کرد. در راه رسیدن به هدف مانع او شدن کاری بس دشوار بود. نامزدی آنها با موافقت کامل خانواده ویلمورن انجام نشد. سنت اگزوپری بخاطر لوئیز و پدر و مادر او که شغل خلبانی را برای داماد آینده خود نمی‌پسندید، تصمیم گرفت که در مؤسسه‌ای بکار مشغول

۳۳- Istres شهری در ناحیه اکس آن پروانس

۳۴- Louise de Vilmorin

شود. البته هیچ نوع تمایل یا استعدادی برای کار اداری نداشت و حتی این طرز کار کردن از همان ابتدا برایش کسل کننده و ناگوار بود و بهیچوجه روح حساس و ماجراطلب او را راضی نمی کرد. انتخاب شغلی برخلاف میل باطنی، می تواند نمودار درجه محبت وی نسبت به لوئیز باشد، سنت اگزوپری نه برای کار اداری ساخته شده بود و نه برای صرفه جوئی استعدادی داشت. در طی یکسال با همه نیرو باخویشتن مبارزه کرد تا بتواند در یک مؤسسه کار کند، تازه آن موقع متوجه شد که لوئیز او را دوست ندارد.

گسیختن پیمان نامزدی، هنگامیکه آنتوان با همه حسن نیت و علاقه تصمیم گرفته بود که خود را بمیل لوئیز بسازد، برای او ضربه روحی شدیدی بود و بحرانی بدنبال داشت که مرحله جدیدی را در زندگی سنت اگزوپری بنیان نهاد. نه تنها غرور وی جریحه دار شده بود، بلکه خود را درمانده و مستأصل می یافت. می توان وضع روحی وی را در این زمان از خلال رمانی که بعدها در تنهایی و سکوت صحرای آفریقا نوشت، یعنی کتاب «پیک جنوب»^{۳۵} مطالعه کرد. این کتاب سرگذشت مرد جوانی است که در عشق شکست می خورد و برای رهائی از دام آرزوهای واهی و فریبنده مبارزه می کند. این آرزوها در قالب دختر جوانی مجسم شده است که قهرمان کتاب برنیس^{۳۶} او را دوست میدارد. سرانجام مرد از جذبه عشق و فریبندهای آن می گریزد و شغل خود را با همه خطراتی که دربر دارد، می پذیرد و بدین وسیله اصالت خود را باز می یابد.

پس از رهائی از طعم تلخ شکست در عشق، سنت اگزوپری در جستجوی شغلی برمی آید که با ذوق او مناسبتی داشته باشد. متأسفانه اولین موقعیتی

که برای او پیش می‌آید، نمایندگی فروش کامیون‌های سورر^{۳۷} است. میگویند در طی هجده ماهی که سنت‌اگزوپری ایالت کروز^{۳۸} را برای تبلیغ و فروش کامیون سورر زیر پا گذاشت، فقط توانست یک کامیون بفروش برساند. او برای این قبیل کارها ساخته نشده بود. نمایندگی فروش کامیون و تبلیغ با روحیه وی سازگار نبود.

شغل بعدی وی کارآموزی در یک کارخانه بود. بعنوان مکانیک ساده‌ای در قسمت مونتاژ کامیون‌های دوتنی کار می‌کرد. این کار را دوست می‌داشت و از اینکه دستهایش در اثر کار کردن به روغن آلوده شود، لذت می‌برد. احساس می‌کرد که کار مفید و سالمی را انجام می‌دهد. وانگهی این کارگران، این رانندگان که مسائل محسوس زندگی خود را با وی در میان می‌گذاشتند، باو خدمت بزرگی کرده‌اند، باو که سراسر عمر به غرق شدن در مسائل ذهنی و تجربیدی گرایش داشت. این کارگران باعث شدند که سنت‌اگزوی به واقعیات نیز توجه نماید. و او این مردان ساده دل و سالم را دوست می‌داشت و برای کارگران ماهر احترام خاصی قائل بود. در این دوره به ارزش و اهمیت کار هر یک از آنان بتنهایی پی برد و تفاوت محسوس بین پشت‌میز- نشینان و این دسته از مردم را عمیقاً احساس کرد. از نظر سنت‌اگزوپری اهمیت یک حرفه یا شغل در رفاقت و همبستگی‌هایست که بوجود می‌آورد، در متحد کردن مردم است و اینکه آنها را وادار کند که افکار خود را بیک زبان بیان کنند. او در بین کارگران بهترین دوستان و عمیق‌ترین تفاهات را یافت. تعداد دوستانی که سنت‌اگزوپری در بین روشنفکران دارد، بسیار کمتر از تعداد دوستان کارگر وی می‌باشد. در سراسر زندگی، سنت‌اگزوپری

احترام و علاقه و دوستی خود را نسبت به طبقه کارگر حفظ کرد و همواره خود را با آنها خیلی نزدیک احساس می کرد .

هر چند این شغل از بسیاری جهات سنت اگزوپری را راضی می کرد، اما فکر پرواز لحظه ای از ذهن او خارج نمی شد. بوسیله دوست صمیمی خود آبه سودور به شرکت هواپیمائی Latécoère معرفی شد . در آنجا به آبه قول دادند که برای سنت اگزوپری کاری دفتری در نظر بگیرند. و آبه سودور نیز با توجه به استعداد شاگرد قدیمی خود در فن نویسندگی، این کار را مناسب تر میدانست و ترجیح میداد که سنت اگزوپری جانش را بخطر نیندازد . هواپیمائی کشوری در آغاز فعالیت خود بود. خلبان های شرکت با هواپیماهای فرسوده پرواز می کردند و با خطرات بسیاری روبرو می شدند و چه بسا که جان خود را در این پروازها از دست میدادند. اما برخلاف انتظار آبه سودور سنت اگزوپری کار دفتری را نپذیرفت و با کوشش فراوان توانست بعنوان خلبان استخدام شود .

تصادف جالب و عجیبی بود. استعداد استثنائی موجودی که عاشق پرواز بود همزمان با ایجاد هواپیمائی کشوری، شکوفان شد. شرکت مذکور به همت گروه کوچکی تأسیس شده بود که در نظر داشتند فرانسه را از راه هوا با آفریقای شمالی مربوط سازند. این شرکت مشکلات و موانع بسیاری سر راه خود داشت. از جمله نمی توانست قوامی بگیرد مگر اینکه موفق می شد با سرعتی قابل توجه به مقصد برسد و بر کشتی هایی که تمام شبانه روز راه می پیمودند، سبقت بگیرد. پرواز شبانه معمول نبود و خلبان های کوشیدند در هر هوا و موقعیتی پرواز کنند .

در این موقع ریاست شرکت با شخصی بود بنام دیدیه دورا^{۳۹}، همان

کسی که سنت اگروپری را بعنوان خلبان شرکت استخدام کرد. دورا با کاردانی و لیاقت کافی موفق شد که بتدریج همه اشکالات را از میان بردارد. بسیاری از خصوصیات اخلاقی دورا در کتاب «پرواز شبانه»^{۴۰} در قالب قهرمان اصلی آن «ریویر»^{۴۱} آمده است. ریویر هم مانند دورا شخصی بود تنها، رئیسی کناره گیر که همیشه فاصله بین رئیس و مرئوس را حفظ می کرد و با همه محبتی که قلباً نسبت به کسانی که زیر دست او کار میکردند، داشت، هرگز حاضر نمیشد وظیفه را فدای احساسات کند. دورا درباره سنت اگروپری می گوید: «ما خوش شانس بودیم که شخصی مانند سنت اگروپری با ما کار می کرد. او توانست با قلم سحر خود مطالبی را بیان کند که هر يك از ما در اعماق وجود خویش احساس می کردیم، اما قدرت بیان آنرا نداشتیم».

تأثیر شخصیت دورا در زندگی و روحیه سنت اگروپری کاملاً مشخص است. دورا برای سنت اگروپری فرصتی فراهم آورد تا او بتواند امکانات و استعداد خود را بیازماید و آنرا تقویت کند. به وی احترام به انسان را آموخت. باو نشان داد که برخی از ارزش های انسانی از قبیل شجاعت، درستی، انصاف و مسئولیت، ارزش های مطلق و جاودانی هستند، زیرا به کوشش های بشر در طی دوران زندگی وی، هدف و مفهومی می بخشند. باین ترتیب سنت اگروپری همانطور که آرزو داشت بدنای عالی و شگفت پرواز راه یافت. در آنجا با ژان مرموز^{۴۲} که بعدها یکی از مشهورترین خلبانان فرانسه شد و با هانری گیومه^{۴۳} که برایش حکم برادر را پیدا کرد،

40- Vol de Nuit

41- Rivière

42- Jean Mermoz

43- Henri Guillaumet

طرح دوستی ریخت. قبل از اولین پرواز، از هر خلبان در حضور دورا آزمایشی بعمل می‌آمد. سنت اگزوپری پس از گذراندن دوره کارآموزی در کارگاه‌ها و پس از اینکه یک دوره درس هواشناسی خواند، برای امتحان آماده شد، آنگاه بعد از موفقیت در امتحان در پروازها شرکت کرد.

برای او پرواز یک شغل ساده نبود. دلیلی بود برای ادامه حیات. بکمک هواوردی می‌توانست شوق و شوری را که جزو طبیعت وی محسوب می‌شد و تا اندازه‌ای جنبه عرفانی داشت، ارضاء کند. از طرفی هواوردی برای او امکان پیشرفت در دنیائی بود وسیع تر و پاکیزه تر. سرانجام هواوردی برای او عبارت بود از دوستی و رفاقتی که در مواقع خطر ظاهر می‌شود و عشق مشترک به حرفه. دوستی و رفاقتی حقیقی که انسان می‌تواند بکمک آن ارزش‌های واقعی را ارزیابی کند. و از همه مهم تر موقعیتی بود برای اینکه خود را بعنوان یک انسان بیازماید.

در ماه اکتبر سال ۱۹۲۷ سنت اگزوپری مسافرت کوتاهی به پاریس کرد. او را احضار کرده بودند تا سرپرستی پست کاپ ژوبی^{۴۴} را بوی واگذار نمایند. تا آن زمان در نقش ساده خلبان انجام وظیفه کرده بود. حال بزرگترین مسؤولیت‌ها را به وی محول کرده بودند. در کاپ ژوبی موقعیت بحرانی بود. پرواز بر فراز ریودوارو^{۴۵} با مخالفت حکومت اسپانیا روبرو می‌شد. اعراب نیز نظر مساعدی نداشتند و دائماً ایجاد مزاحمت می‌کردند. غلبه بر این مشکلات ایجاب می‌کرد که سنت اگزوپری مراقب و هوشیار و

44- Cap Juby پایگاهی در منطقه صحرا در آفریقا بین مراکش و موریتانی

45- Rio - de - oro منطقه‌ای واقع در مغرب آفریقا بین دریای آتلانتیک و موریتانی

که سابقاً تحت الحمايه دولت اسپانیا بود و امروز جزو منطقه صحرا می‌باشد.

درعین حال محافظه کار و سیاستمدار باشد و باتدبیر راه چاره‌ای بیندیشد. وانگهی شرایط زندگی در کاپ ژوبی بسیار دشوار بود. سنت اگروپری هجده ماه تمام با چهار کارگر فرانسوی و دو کارگر عرب در يك کلبه كوچك چوبی زندگی کرد. در طی اقامت خود در کاپ ژوبی با رئیس اسپانیایی ناحیه دوست شد و موفق گردید جان عدۀ زیادی از رفقای خود را از خطر نجات دهد. دیری نگذشت که بدگمانی اعراب نسبت به وی جایش را به احترام داد و او موفق شد سرسخت‌ترین آنها را رام کند. رئیس پیر قبیله برای برای راهنمایی‌ها و سخنان سنت اگروپری احترام زیادی قائل بود. حکومت اسپانیا عقیده داشت که حضور فرانسویها نه تنها اعراب را مهار نخواهد کرد، بلکه بر شورش آنها نیز دامن خواهد زد. این مشکلات از سال ۱۹۲۵ زمانی که شرکت شروع بکار کرده بود، همچنان ادامه داشت. در دسامبر ۱۹۲۵ یکی از خلبان‌های فرانسوی بنام مارسل رن^{۴۶} زندانی اعراب شده بود که با اشکال زیاد و پرداخت غرامتی هنگفت آزاد شد. سال بعد ژان مرموز قربانی حادثه‌ای شد که احتمال می‌رفت بوضع اسفناکی خاتمه یابد. این شخص بعد از اینکه باسارت اعراب درآمد، در يك قفس زندانی شد. طی روزها و شبهای دراز قفس او را همراه با کاروانی حمل می‌کردند. و در این مدت حتی یکبار هم رئیس قبیله را ندید. البته او را هم با پرداخت غرامت آزاد کردند، اما مدتها بعد همچنان از اثرات آفتاب‌زدگی و تشنگی شدید رنج می‌برد. این حادثه و بسیاری از این قبیل حوادث کار سنت اگروپری را دشوارتر می‌ساخت.

از طرف دیگر رواج برده‌فروشی در بین اعراب سنت اگروپری را سخت

منقلب کرد. موقعی که بدیدار رؤسای قبائل عرب می‌رفت، این موجودات بدبخت را در زیر چادرها مشاهده می‌کرد و بر سرنوشت آنها رقت می‌آورد. این برده‌ها اغلب سیاه‌پوستان مراکشی بودند که بازرگان با وعده و وعید بسیار آنها را به ریودوارو آورده و در مقابل چهار تا شش شتر فروخته بودند. سنت اگزوپری با همه تأثیری که بر سرنوشت آنها داشت، متوجه شد که اغلب از وضع خود ناراضی نیستند و وظیفه‌شان را با حالت تسلیم و رضا انجام می‌دهند. آنها مفهوم آزادی و زندگی را فراموش کرده بودند. وقتی پیر و فرسوده می‌شدند، آزادشان می‌کردند، زمانیکه آزادی بهیچ دردشان نمی‌خورد. بردگان آزادشده آرزومی کردند که دوباره بکار گماشته شوند، زیرا می‌دانستند که برای آنها آزادی یعنی گرسنگی، یعنی نابودی و مرگی تنها در کنار تپه‌ای شنی. از آن زمان بعد دیگر هیچکس به آنها توجه نمی‌کرد، جز کودکی چند که هر روز صبح از روی کنجکاوی و تفریح می‌رفتند به‌بینند آیا این بیچاره‌ها هنوز زنده‌اند یا نه.

در ماه نوامبر ۱۹۲۸ سنت اگزوپری را بفرانسه احضار کردند. اما عزیمت وی از کاپ ژوبی تا بهار ۱۹۲۹ بتأخیر افتاد. بخاطر خدمات باارزش وی در کاپ ژوبی و بواسطه موفقیتی که در جلب اعتماد و دوستی اسپانیایی‌ها و اعراب کسب کرده بود، بدریافت نشان لژیون دونور^{۴۷} نائل گردید. و نام او نیز چون نام بسیاری از قهرمانان خطوط هوایی، از قبیل دورا و مرموز و شهدای گروه چون گروپ^{۴۸} و ارابل^{۴۹} در آن سامان جاودان مانده است. امروزه در آفریقا خلیجی به نام سنت اگزوی وجود دارد.

در ماه مارس ۱۹۲۸، سنت اگزوپری برای گذراندن چند ماه مرخصی

بفرانسه مراجعت کرد. تصمیم گرفت در طی این چندماه دوره عالی هوانوردی را بگذراند و این تصمیم را عملی کرد. در ضمن نسخه خطی اولین رمان خود را بپاریس برد. کتاب مورد پسند گالیمار^{۵۰} ناشر معروف واقع شد. وی تعهد کرد که نه تنها این کتاب، بلکه هفت اثر بعدی سنت اگزوپری را نیز بچاپ برساند. امروزه اهمیت کتاب «پیک جنوب» در اینست که نکته های جالبی درباره روحیه سنت اگزوپری جوان در اختیار ما می گذارد. این رمان بما نشان میدهد که برای شخصی با روحیه سنت اگزوپری تعیین حدود مرزی بین واقعیت و تخیل تا چه اندازه دشوار بوده و تا چه حد هواپیمائی با مقررات سنگین خود باو کمک کرده است که با واقعیات تماس پیدا کند. از نظر دیدیه دورا، کتاب «پیک جنوب» اثر جوانی است بی تجربه و خام که هنوز راه زندگی وی مشخص نیست، حال آنکه کتاب «پرواز شبانه»^{۵۱} شاهکار مردیست پخته و باتجربه.

با اینکه آندره ژید^{۵۲} نسبت به کتاب «پیک جنوب» توجهی فراوان نشان داد و اصالت آنرا ستود، این کتاب در محافل ادبی پاریس موفقیت چشمگیری کسب نکرد. در همین زمان سنت اگزوپری بوسیله یکی از اقوام خود بنام کنتس دولستراژ به محافل ادبی پایتخت راه یافت و با بسیاری از نویسندگان آشنا شد. اما اگر دوستان نادری چون ژید را استثنا کنیم، سنت اگزوپری بیشتر از اهل قلم دوری می جست، مخصوصاً از کسانی که حرفه نویسندگی را انتخاب کرده بودند. فکر اینکه از راه نویسندگی امرار معاش کند، حتی یکبار نیز به ذهن او نرسیده بود. نویسندگی برای او، وسیله ارضای آن قسمت از وجودش بود که به ذهنیات گرایش داشت. از طرفی

ذوق ادبی و استعداد ریاضی سنت اگزوپری همزمان با یکدیگر گسترش می‌یافت. در فاصله سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹، نویسنده کتاب «پیک جنوب» برای اختراعاتی که کرده بود، در حدود هشت پروانه گرفت. در ضمن به نجوم، ریاضی، فیزیک اتمی و بیولوژی علاقمند بود و بموازات اشتغالات فلسفی به تحقیقات علمی می‌پرداخت.

در آغاز سپتامبر ۱۹۲۹، سنت اگزوپری بصوب آمریکای جنوبی رهسپار شد. او به مدیریت شرکت هواپیمائی Aero - porta - Argentina منصوب شده بود. از ابتدای ایجاد خطوط هوائی کمی بعد از جنگ، صحبت از این بود که بین کشور فرانسه و بوئنوس آیرس^{۵۳} شبکه ارتباطی ایجاد کنند که از آمریکای جنوبی بگذرد. باین ترتیب خط هوائی بوئنوس آیرس و ریو دوارو برقرار گردید. این خط بزودی توسعه یافت و تا آخر سال ۱۹۲۷ به ناتال^{۵۴} رسید. همین خط بعدها بصورت خط هوائی کازابلانکا-داکار^{۵۵} درآمد.

پایتخت آرژانتین در نظر اول در سنت اگزوپری تأثیر خوبی نگذاشت. وی این شهر را با نقشه دقیق و خطوط منظم هندسی آن که عاری از هرگونه لطف و زیبائی شاعرانه بود، مطابق ذوق و سلیقه خود نیافت. در اولین نامه‌هایش بفرانسه از بوئنوس آیرس بعنوان شهری بی‌روح یاد کرده است که مردم آن اندوهگین می‌باشند و هیچ گردشگاهی ندارند. نوشت: گوئی معماران همه ذوق و نبوغ خود را بکار برده‌اند تا هرگونه زیبائی و لطفی را از این شهر بزدايند. اما شب در حین پرواز نتوانست از تحسین روشنیهای شهر

یکی از بنادر برزیل در کنار دریای آتلانتیک Natal - 54- Buenos - Aires - 53-

55- Casablanca - Dakar

خودداری کند. مدیر شرکت هواپیمائی آرژانتین در این تاریخ بیست و نه ساله بود و این مسئولیت سنگین را بخاطر موفقیت او در کاپژوبی به وی واگذار کرده بودند. در این مقام نیز می بایست با سران جمهوری آرژانتین ملاقات و مذاکره کند. برخی از آنان نسبت به استقرار خطوط هوائی فرانسوی در کشورشان نظر مساعدی نداشتند. در ضمن انجام کارهای اداری و مذاکرات سیاسی، سنت اگروپری فرصت زیادی نیز برای پرواز داشت، چه جهت بازرسی پست های متعدد شرکت و چه جهت ایجاد دشوارترین خط هوائی بطرف پاتاگونی^{۵۶}.

سنت اگروپری زن دلخواه خود را در آمریکای جنوبی یافت. داستان آشنائی آنها بیشتر بداستان پریان شباهت دارد. هنگام آشناشدن با کنسول^{۵۷}، سنت اگروپری سی و یکسال داشت و او بیست و سه سال. کنسول قبلاً با یک روزنامه نگار آرژانتینی بنام گومه کوریلو^{۵۸} که خیلی از او مسن تر بود، ازدواج کرده و پس از مدت کوتاهی شوهرش را از دست داده بود. زن جوان که از زیبایی چشمگیری برخوردار بود، پرازشورزندگی بود و عاشق ماجرا و چنان غرق در رؤیای خویش که بین واقعیت و رؤیا چندان فرقی نمیگذاشت. او قادر بود واقعیت را با قوه خیال بزیبائی رؤیا درآورد. او شاهزاده خانم قصه پریان بود که با یک حرکت دست بهمه آرزوهای خود می رسید. سنت اگروپری خیلی زود به این زن که با همه زنهای دیگر فرق داشت، علاقمند گردید.

در ملاقاتی که بین ریچارد رامبلد و مارگارت استوارت^{۵۹} با کنسول

56- Patagonie منطقه ای در جنوب آرژانتین

57- Consuela

58- Gomez Corillo

59- Richard Rumbold et Margaret Stewart Saint - Exupéry *Tel quel* (Del Duca, 1960).

صورت گرفت، خانم سنت اگزوپری اظهار داشت که برای معرفی تونیو^{۶۰}، (او آنتوان را باین اسم می‌نامید) ابتدا باید سرگذشت خودش را تعریف کند و اینطور گفت: «در جریان زمین لرزه‌ای که روز تولد من در سان-سالوادور^{۶۱} روی داد، خانه پدری من با خاک یکسان شد و من تنها و بی‌کس ماندم. یکنفر بومی مرا باخود بکوهستان برد و با شیر بز بزرگ کرد. مدت‌ها تصور می‌کردم که این مرد پدر منست و بزهم مادرم. این مرد جادوگر بود و درعین حال تاندازه‌ای به طبابت نیز وارد بود. مرا بارموز جادوگری آشنا ساخت. بعد طی مراسمی عجیب با تشریفات عجیب‌تر از من آزمایش شجاعت بعمل آورد. مرا با گل سفیدی که با دندانهایم گرفته بودم، توی چاه فرستاد. اگر بهنگام خروج از چاه، گل پژمرده می‌شد، دلیلش این بود که من ترسیده‌ام، در غیر اینصورت شجاعت من ثابت می‌شد». آنگاه چگونگی آشنائی خود را با آنتوان دو سنت اگزوپری شرح داد: «در مجلس ضیافتی که در بوئنوس آیرس بافتخار سیاستمداران خارجی ترتیب داده شده بود، با تونیو آشنا شدم. «داشتم میرفتم که او از در وارد شد. بلافاصله تحت تأثیر او قرار گرفتم. او بمن نزدیک شد و کمی باهم صحبت کردیم. در همین ضمن بدون مقدمه ازمن دعوت کرد که سوار هواپیمای او بشوم تا ستارگان را بمن نشان بدهد. من دعوت او را رد کردم، چون نمیخواستم دوستانی را که همراه من آمده بودند، ترك کنم. او اصرار ورزید و از دوستان من نیز دعوت کرد. دسته جمعی به فرودگاه رفتیم و لحظه‌ای بعد سوار هواپیما بودیم. او جای مرا در کنار خودش تعیین کرده بود و درضمن

60- Tonio

61- San Salvador پایتخت جمهوری سالوادور واقع در آمریکای مرکزی

همین پرواز، عشقش را بمن ابراز داشت.»

درباره آشنائی سنت اگزوپری و کنسول‌و داستانهای مختلفی نقل کرده‌اند که بیشتر بافسانه شباهت دارد. قدر مسلم اینکه این عشق دوجانبه بود و یکماه بعد از اولین برخورد، روز ۳۱ آوریل ۱۹۳۱ دو دل‌داده در دهکده کوچک اگه ازدواج کردند. ماههای اول بازگشت از آمریکای جنوبی و زندگی مشترک با کنسول‌و جزو بهترین روزهای زندگی سنت اگزوپری محسوب می‌شود. شانس و موفقیت از همه سو به وی روی آورده بود. کتاب «پرواز شبانه» بدریافت جایزه «فمینا»^{۶۲} نائل آمد و تقریباً به تمام زبانهای اروپائی ترجمه شد. در این هنگام سنت اگزوپری نویسنده‌ای بود مشهور، خلبانی خستگی‌ناپذیر و شوهری سعادتمند، حق داشت که از زندگی خشنود باشد. اما دوران خوشبختی وی دیری نپایید. شرکت aeropostale در آستانه ورشکستگی بود و دیگر نمی‌توانست حقوق خلبانان را بپردازد. بار دیگر سنت اگزوپری با اشکالات فراوان مادی روبرو شد. او و همسرش هر روز بخاطر همانروز زندگی می‌کردند و باهمه درآمدی که از فروش کتاب «پرواز شبانه» نصیب سنت اگزوپری شده بود، او حتی یکشاهی هم ذخیره نداشت.

در اواخر سال ۱۹۳۲ سنت اگزوپری به پایتخت مراجعت کرد، درحالیکه نه پولی داشت و نه شغلی. علاوه بر اینها ناراحتی روحی شدیدی نیز وی را آزار میداد. این ناراحتی روحی ناشی از طرز قضاوت و اظهارنظر رفقای خلبان وی درباره کتاب «پرواز شبانه» بود. شنیده بود که رفقا او را متهم کرده‌اند که فقط خلبانی آماتور بوده و تنها بدین منظور با آنها همکاری می‌کرده که از این راه شهرتی کسب کند. در نامه‌ای به دوستش گیومه

به نگرانی‌های خود در این مورد اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که اگر رفقا در ذهن چنین تصویری از وی پرورانده باشند و اگر ننگ داشته باشند که او بعد از ارتکاب باین جنایت یعنی نوشتن «پرواز شبانه» باز هم در کنار آنها پرواز کند، ارزش تمام کارهایی که تا بحال انجام داده است، از بین خواهد رفت. درجه ناراحتی سنت اگزوپری بحدی است که بیم دارد گیومه نیز با دیگران هم عقیده باشد و دعوت او را مبنی بر سکونت در آپارتمان او در پاریس نپذیرد. البته این ماجرا ادامه نیافت. اما بر روح سنت اگزوپری اثری عمیق گذاشت. در همین تاریخ به دوستش دکتر پلیسیه^{۶۳} نوشت:

«می‌خواهم يك كره جغرافيا بخرم و روی آن در نقاطی که دوستی واقعی دارم پرچم کوچکی نصب کنم. تصور می‌کنم که تعداد این پرچم‌ها خیلی زیاد نخواهد شد».

در این میان کوشید برای روزنامه‌ها مطالبی تهیه کند. اما قادر نبود جز درباره مطالب و موضوعات مورد علاقه اش، قلم فرسائی کند. سنت اگزوپری مردی نبود که فرمایشی مطلب بنویسد. ناچار بیکار مانده بود و در پاریس سرگردان بود. شور و هیجان همیشگی خود را از دست داده بود. اما چون ضروری‌ترین مسائل در این موقع برای او بدست آوردن پول بود، شرکت Latéocère را متقاعد کرد که او را بعنوان خلبان آزمایشی در تولوز^{۶۴} استخدام کند. بعد از تولوز به پرپنیان^{۶۵} منتقل شد. اما شش ماه بعد دوباره در پاریس بیکار و سرگردان بود. می‌گویند ناراحتی وی بدرجه‌ای رسیده بود که برای فرار از فکروخیال و بیخوابی دست بدامن مشروب و حتی گاهی مواد مخدره می‌زد. کنسول و در این دوره بحرانی غالباً شوهرش را

63- Pélissier

64- Toulouse شهری در جنوب فرانسه

65- Perpignan بندر کوچکی در جنوب فرانسه

متفکر و سرگردان می‌یافت. او نمی‌توانست در یکجا آرام بگیرد. تاجائیکه برایش امکان داشت، بالاترین آپارتمان‌های عمارات را اجاره می‌کرد. می‌خواست باین ترتیب به آسمان نزدیکتر باشد. درضمن در همین دوره، زندگی پر از جروبحث او با کنسول‌و زبانزد خاص و عام شد و داستانهای زیادی راجع به آندو سر زبانها افتاد. معه‌ذا پیوند زناشویی بر همه این مشکلات غلبه کرد و آنطور که نامه‌های عاشقانه‌ای که تا آخر عمر به کنسول‌و می‌نوشت نشان می‌دهد، از محبت سنت اگزوپری نسبت به‌مسرش کاسته نشد. او خود را مسؤول کنسول‌و می‌دانست و هرچه مسن‌تر می‌شد، احساسات پدرانه‌ای نسبت به کنسول‌و پیدامی‌کرد، احساسات پدری نسبت به‌فرزند موردعلاقه. مگر او نبود که این گل ظریف را از وطن خود دور کرده و بسرزمینی بیگانه آورده بود؟ کمی قبل از مرگ برای کنسول‌و دعائی نوشت که او هرشب آنرا بخواند:

«خدای من، بخاطر من خودت را ناراحت مکن، مرا آنطور که هستم خلق کن. من در امور کوچک پر ادعا هستم، اما در کارهای بزرگ ساده و فروتن می‌باشم. در امور کوچک خودخواه بنظر می‌رسم، اما در کارهای بزرگ حتی قادر بفداکردن جان خود نیز می‌باشم. ظاهراً در امور کوچک و بی‌اهمیت ناپاک و گناهکار بنظر می‌آیم، اما جز در پرتو معصومیت و تقوی نمیتوانم خوشبخت باشم».

«خدایا، مرا طوری خلق کن که شوهرم بتواند احساسات درون مرا بخواند. خدایا، خدایا، شوهرم را نجات بده، زیرا او واقعاً مرا دوست دارد و بدون وجود من خیلی بدبخت خواهدشد. اما کاری کن که او قبل از من بمیرد. زیرا او در ظاهر خیلی قوی بنظر می‌رسد، اما اگر دیگر صدای مرا درخانه‌مان نشنود، سخت نگران خواهدشد. خدایا، در درجه اول او را از

اضطراب برهان. کاری کن که من همیشه در خانه باشم و سروصدا راه بیندازم، حتی اگر لازم باشد که گاهی چیزی را هم بشکنم.»
 «بمن کمک کن که نسبت باو وفادار باشم و با کسانی که او از آنها نفرت دارد، روبرو نشوم. این کار برای او نامبارک است. زیرا زندگی خود را در وجود من بنا نهاده است.»
 «خدایا، خانواده ما را در کنف حمایت خود قرار بده، کونسولوی تو آمین !».

معمولاً سنت اگزوپری از عشق و مسائل خصوصی زندگی خود با دیگران صحبت نمی کرد. در این باره بدوستش دکتر پلیسیه می نویسد که خود را در بیان گفتریهای خصوصی و احساسات درونی خویش فوق العاده ناتوان و ناراحت می بیند، بطوریکه بزبان آوردن یکی دو کلمه نیز برایش گرانست. گویی از بیان مسائل خصوصی شرم دارد.

در این روزهای تیره، ذهن سنت اگزوپری اغلب متوجه مسأله ایمان بود. دکتر پلیسیه بخاطر می آورد که سنت اگزوپری باو اظهار داشته بود که اگر ایمان می داشت، جزو فرقه دومینیکن^{۶۶} می شد. بی شک ایمان قوی و زندگی مذهبی می توانست آن آرامش عمیقی را که سنت اگزوپری به آن احتیاج داشت، در وی ایجاد کند. اما علی رغم همه کوشش های خود، نتوانست باین مرحله برسد، هر چند ظاهراً بارها بدان نزدیک شده بود. در آثار سنت اگزوپری نشانی از این ایمان دیده می شود. نشانی از روح پرستش و احترام بانسان که پرتوی از ذات الهی است.

در سال ۱۹۳۴ سنت اگزوپری وارد شرکت افرانس شد و برای معرفی این شرکت به اقصی نقاط دنیا مسافرت کرد و کنفرانس هایی ایراد

کرد. در بازگشت از این مسافرت تصمیم گرفت که فاصله بین پاریس و سایگون را در کوتاهترین مدت ممکن پیماید و گوی سبقت را بر باید. قبل از او خلبانی بنام ژاپی^{۶۷} این فاصله را در مدت هفتاد و هشت ساعت پیموده بود. روز ۲۹ دسامبر ۱۹۳۵، روز عزیمت، سنت اگزوپری فوق العاده خسته بود، چون از چهل و هشت ساعت پیش اصلاً نخوابیده بود. امانی توانست این کار را بتأخیر بیندازد. اراده اش بر خستگی چیره شد و با مکانیک خود پرهو، این پرواز دشوار را آغاز کرد. تا بن غازی پرواز طبیعی بود. ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه از این نقطه حرکت کرد و از ساعت یک صبح با توده ابرهای متراکمی روبرو شد. ارتفاع سنج هواپیما از کار افتاد و سنت اگزوپری بواسطه تراکم ابر جایی را نمی دید. ناچار بزمین نشست. خوشبختانه هواپیما بجای خرد شدن، بروی باندى از سنگریزه فرود آمد^{۶۸}. اما این تازه اول کار بود. ذخیره آب، بواسطه آسیب دیدن هواپیما، از بین رفته بود. و از همه مهم تر اینکه نمی دانستند در کجا فرود آمده اند. می بایست قبل از اینکه از تشنگی از پای در آیند، خود را به يك آبادی برسانند. روز اول در حدود ۳۰ تا ۳۵ کیلومتر پیش رفتند و باز به محل هواپیما بازگشتند، بی آنکه جز باسراب با چیز دیگری روبرو شده باشند. در این روز ذخیره قهوه آنها نیز پایان رسید. فردای آن روز با امید دریافت کمکی از راه هوا، پرهو در کنار هواپیما آتشی افروخت و سنت اگزوپری بجستجوی بی نتیجه خود ادامه داد. روز سوم تصمیم گرفتند هواپیما را رها سازند و همین طور مستقیم پیش بروند تا اینکه یا بجائی برسند و یا از پا در آیند. روز چهارم از شدت

67- Japy

68- P. Kessel *La vie de Saint - Exupéry* (Gallimard, 1966)

تشنگی و خستگی ناگزیر می‌شدند که در فاصله‌های ۲۰۰ متری توقف کنند و همان‌روز بود که درعین ناامیدی به کاروانی برخوردند و نجات یافتند. جریان این پرواز يك فصل از زیباترین فصول کتاب «سرزمین‌انسانها»^{۶۹} را تشکیل می‌دهد.

در طی چندسال، سنت اگزوپری برای روزنامه‌ها مطالبی تهیه می‌کرد و بهمین منظور مسافرت‌هایی کرد. ابتدا بعنوان خبرنگار مخصوص پاری سوار^{۷۰} برای جشن اول ماه مه ۱۹۳۵ بمسکو رفت. آنگاه دو سفر به کشور اسپانیا کرد یکی در سال ۱۹۳۶ به شهر بارسلنی بعنوان خبرنگار روزنامه انترانسینژان^{۷۱} و دیگری در سال ۱۹۳۷ يك ماه بعد از شروع جنگ‌های داخلی اسپانیا به مادرید بعنوان خبرنگار روزنامه پاری سوار. در سال ۱۹۳۷ مسافرتی نیز به آلمان کرد. این سفر بیشتر بخاطر ارضای حس کنجکاوی خود درباره حزب نازی و چگونگی تحول و پیشرفت آن بود. می‌توان گفت که در این دوره از زندگی، سنت اگزوپری بیش از هر دوره دیگری به سیاست توجه کرد.

از کلیه گزارش‌هایی که برای روزنامه‌های فوق‌الذکر تهیه کرد، چه درباره روسیه و چه درباره اسپانیا، امیدواری و خوش‌بینی احساس می‌شود. اما نظر سنت اگزوپری درباره آلمان صورت دیگری دارد. او مثل بسیاری از فرانسویها از حزب نازی که زندگی و کشورشان را تهدید می‌کرد، دچار وحشت شده بود بیش از هر چیز دیگر از سست شدن اعتقاد به ارزش‌های واقعی بشری رنج می‌برد. بنظر او این مهم‌ترین خطری بود

69- *Terre des hommes*70- *Paris Soir*71- *Intransigeant*

که دنیای غرب را تهدید می‌کرد. سنت‌آگروپری می‌کوشید به علت فقدان این ایمان و اعتقاد پی‌برد. او بر زندگی انسان امروزی تأسف می‌خورد که معنویات را فدای مادیات و عقل و منطق خشک را جانشین احساسات ساخته، بطوریکه پایه معنویات را بکلی متزلزل کرده‌است.

چندماه بعد از مراجعت از برلن خواه برای فرار از یکنواختی زندگی خواه بمنظور آزمودن شجاعت خود، سنت‌آگروپری تصمیم گرفت در یک رکورد هوایی دیگری شرکت کند. این بار کشور گواتمالا در نظر داشت که نیویورک را از راه هوا به سرزمین آتش^{۷۲} مربوط سازد. سنت‌آگروپری در ژانویه ۱۹۳۸ بعد از جلب موافقت نیروی هوایی به نیویورک رفت. روز پانزده ژانویه از این شهر حرکت کرد. در ساعت مقرر به گواتمالا رسید. اما در موقع بلند کردن هواپیما دچار اشکال شد و سرعت لازم را از دست داد و سقوط کرد. هواپیما تکه‌تکه شد. بنا به گفته سنت‌آگروپری بزرگترین تکه‌ای که از هواپیما باقی‌ماند، خداو بود. سنت‌آگروپری شکستگی‌های فراوان و جراحات بسیاری پیدا کرده بود. او یک هفته در حالت اغما بسر برد. پس از آن دوره تقاهت طولانی و دشواری شروع شد. اعصاب سنت‌آگروپری سخت متزلزل شده بود. حتی بعد از بهبود نیز نتوانست اعصاب سالم پیشین خود را بازیابد. از این زمان به بعد دیگر نمیتوانست برخی صداها را تحمل کند و دچار اضطراب ناگهانی می‌شد. این حادثه چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ جسمی ضایعات جبران‌ناپذیری را موجب شد. شانه سنت‌آگروپری تقریباً هیچوقت بحال اول برنگشت. کونسوللو اظهار میدارد که شوهرش از دست ندادن بازوی خود را مدیون اوست. کمی قبل از وقوع حادثه کونسوللو با

72- Terre du feu جزایری واقع در جنوب آرژانتین که بوسیله تنگه مازلان از این

کشور جدا می‌شود

هوایما از پاریس به سان سالوادور رسید. گو آتمالا از این شهر فاصله زیادی ندارد. حس ششم باو می گفت که شوهرش را خطر بزرگی تهدید می کند. همینکه از این پیش آمد اطلاع پیدا کرد، خود را ببالین آنتوان رسانید. می دانست او مرگ را به ازدست دادن بازوی خود ترجیح می دهد. بهمین علت اجازه نداد که دست شوهرش را قطع کنند.

سنت اگزوپری همینکه حالش کمی بهتر شد و توانست راه برود به نیویورک برگشت و در خانه یکی از دوستان آمریکائی خود، منزل کرد. دوستان آمریکائی وی، نسبت باو لطف بسیار داشتند و بااو بامهربانی خاصی رفتار می کردند. وسنت اگزوپری با همه علاقه ای که برای جبران این محبت ها داشت، هرگز نتوانست خود را به یاد گرفتن زبان انگلیسی مقید کند. اما درباره آداب و رسوم آمریکائی ها عقاید قاطعی داشت. او هرگز موفق به درک این نکته نشد که به چه دلیل گاهی آمریکائی ها کمبود زندگی معنوی خود را با شرم و خجلت پنهان می دارند و زمانی این نقص را مایه مباهات خود می دانند. آزادی را آنطور که آمریکائی ها درک می کردند، آزادی نمی دانست. بعقیده او در زندگی ماشینی، برای فرد آمریکائی، که حتی در برآوردن کوچکترین و بی اهمیت ترین آرزوی خود مثلاً انتخاب غذا آزاد نیست، آزادی بمفهوم واقعی کلمه وجود ندارد.

در طی اقامت خود در آمریکا به نوشتن کتاب «سرزمین انسانها» پرداخت. این کتاب در فوریه ۱۹۳۹ در فرانسه بچاپ رسید و بلافاصله باستقبال بی نظیری روبرو شد. در همان سال سنت اگزوپری بار دیگر راهی کشور آلمان شد. در نظر داشت درباره تأثیر تبلیغات حزب نازی مطالعاتی کند. باو خبر دادند که گورینگ^{۷۳} تمایل دارد او را به بیند. اما سنت اگزوپری

یکی از سران حزب نازی و رئیس هوایمائی لشکری آلمان نازی Goring - 73

برنامه‌اش را طوری ترتیب داد که از این ملاقات خودداری کند. آنگاه چون بحران چکسلواکی پیش آمده بود باشتاب روانه پاریس شد. این مسافرت دردل نویسنده کتاب «سرزمین انسانها» نفرت زیادی نسبت به حکومت نازی ایجاد کرد. در همین تاریخ یعنی بیست و پنجم مه ۱۹۳۹ آکادمی فرانسه جایزه بزرگ رمان را بکتاب فوق‌الذکر تفویض کرد.

آخرین تابستان قبل از جنگ بود. سنت‌اگروپری روزهای خوشی را در مصاحبت دوستش گیومه و دیگر خلبانان بمناسبت آزمایش هیدراویون^{۷۴} در بیسکاروس^{۷۵} گذراند. آنگاه باردیگر راهی نیویورک شد. در این شهر از دیدن عکس تمام قد خود در کنار تعداد زیادی از کتاب Wind, Sand and Star^{۷۶} تعجب کرد. سراسر ماه اوت را در نیویورک گذراند. در اواخر ماه اخبار نامساعدی که از فرانسه می‌رسید، او را دچار وحشت کرد. دائماً برای کسب اخبار تازه‌تر به پاریس تلفن می‌کرد و همه روزنامه‌ها را می‌خواند. بهمین علت تصمیم گرفت قبل از شروع جنگی که احتمال درگیری آن بسیار زیاد بود، به فرانسه برگردد. و درست یک هفته قبل از اعلان جنگ به بندرهاور^{۷۷} رسید.

شغلی که در بازگشت از آمریکا به سنت‌اگروپری ارجاع گردید بهیچوجه او را راضی نمی‌کرد. او نمی‌توانست بپذیرد که در زمان جنگ، هنگامیکه سایر رفقاییش در حال مبارزه می‌باشند، بعنوان یک مربی ساده مشغول کار باشد. احساس می‌کرد که اگر در جنگ شرکت نداشته باشد، حق بازگ کردن هیچ مطلبی را نخواهد داشت، و حال آنکه، گفتنی بسیار

74- Hydravion.

75- Biscarosse شهری در جنوب غربی فرانسه

76- عنوان ترجمه انگلیسی کتاب «سرزمین انسانها»

77- Le Havre یکی از بنادر مهم شمال فرانسه در کنار دریای منش .

بود. از طرفی شرکت در مبارزه، با و این حق را می داد که زندگی کند و خود را بکشور فرانسه متعلق بداند. بهمین منظور و با این طرز فکر به هر وسیله ای که می دانست متشبث شد. باشخاص مؤثر نامه نوشت. از دوستان تقاضا کرد. او آنقدر پافشاری کرد و اصرار ورزید که سرانجام اجازه دادند جزو گروه اکتشافی وارد مبارزه شود.

معدالك سنت اگزوپری بجنگ ایمان نداشت. از نظر او جنگ پوچ و بیهوده بود. شرکت وی در جنگ سبب شد که از نزدیک با چهره آن آشنا شود و پی برد که فرانسویها دارند ادای جنگ را در می آورند و متوجه گردد که این جنگ، جنگی واقعی نیست. با علم باین واقعیت تلخ، باز هم دست از مبارزه نمی شست و در هر مسافرتی که پاریس می کرد، درباره بهبود وضع دفاعی با مقامات مسؤول مذاکره می کرد و نظریاتی ارائه می داد. در یکی از مسافرت هایش به پاریس به انستیتوی Froid در مدون^{۷۸} مراجعه کرد و اصرار ورزید که روغنی بسازند که در ارتفاع زیاد یخ نزنند.

در تاریخ دهم ماه مه ۱۹۴۰ سنت اگزوپری برای گذراندن يك مرخصی بیست و چهار ساعته پاریس آمد. ساعت چهار صبح دوستانش او را از خواب بیدار کردند و با و خبر دادند که آلمانها به بلژیک و هلند حمله کرده اند. سنت اگزوپری با شتاب به گروه 2/33 پیوست. چند روز بعد دوباره پاریس آمد و این بار از سستی و بی نظمی دستگاهها دچار وحشت شد. از نخست وزیر وقت پل رینو^{۷۹} خواست که او را بآمریکا بفرستد تا روزولت را متقاعد سازد که هواپیماهای جدیدی بفرانسه بدهد. سنت اگزوپری از اینکه نتوانست در این اوضاع آشفته، کار مثبتی انجام دهد، ناامید بنظر می رسید. در چنین

شرایطی مأموریت معروف بر فراز آرا^{۸۰} را انجام داد. این مأموریت موضوع اصلی کتاب «خلبان جنگ»^{۸۱} را تشکیل می‌دهد.

در این وضع بحرانی، درحالی‌که شکست از همه‌طرف احساس می‌شد، گروه ۲/۳۳ به الجزائر منتقل شد و سنت‌اگزوپری نیز با سایر رفقا باین کشور رفت. در الجزیره دوست صمیمی وی، دکتر پلیسیه بملاقات وی شتافت. سنت‌اگزوپری همانطور که روی تخت دراز کشیده بود، باناراحتی و هیجان زیاد داستان فلاکت بار مهاجرت فرانسویهای شمال را برای دوستش شرح داد. برای او مجسم کرد که چگونه این مهاجرت بی‌فایده بسوی نیستی و نابودی، انسانها را چون گوسفندانی بدنبال یکدیگر می‌کشاند، چگونه دهکده‌ها در شعله‌های آتش می‌سوزند و در همه‌جا مرگ و ویرانی حکومت می‌کند.

در اواخر ماه ژوئیه آن‌عه از رفقای سنت‌اگزوپری در گروه ۲/۳۳ که جان سالم بدر برده بودند، برای او مجلس تودיעی ترتیب دادند. چون سنت‌اگزوپری که دیگر بوجودش در گروه احتیاجی نبود، به فرانسه باز می‌گشت. در فرانسه سنت‌اگزوپری ابتدا از نزدیکانش دیدن کرد. مدتی در اَگِه مهمان خواهرش بود و در همانجا نوشتن کتاب Citadelle را شروع کرد. اما برای او که احتیاج به آزادی کامل داشت، زندگی در خاک وطن فوق‌العاده دشوار بود. بنابراین در صدد عزیمت به آمریکا برآمد. فکر می‌کرد که در آنجا می‌تواند بنحوی به آزادی کشورش خدمت کند.

همینکه بآمریکا رسید بچندتن از دوستان خود تلفن کرد. نگرانی عجیبی که در صدای او محسوس بود، باعث شد که اغلب دوستان برای

80- Arras

شهری واقع در شمال فرانسه جزو بخش Pas-de-Calais

81- Pilote de guerre

دیدن او شتاب کنند. آنها با مردی روبرو شدند که دیگر شناخته نمی‌شد. مردی که اضطراب سال گذشته اورا سخت بیمار ساخته بود. سنت اگزوپری دیگر قادر نبود آرامش خاطر پیدا کند و کارش را از سر بگیرد. خواه ناخواه وارد دسته‌های سیاسی شد، بی‌آنکه هیچ حزب یا دسته‌ای بپیوندد. سه دسته سیاسی با عقاید مختلف در آمریکا فعالیت می‌کردند: طرفداران مارشال پتن^{۸۲}، طرفداران دوگل و جبهه فرانسه آزاد. سنت اگزوپری بی‌آنکه به عواقب کار بیندیشد، با هر سه گروه معاشرت می‌کرد و با آنها وارد بحث می‌شد. آنقدر به آزادی فرانسه می‌اندیشید که نمی‌توانست ضرر و خطر معاشرت با سه دسته مخالف را احساس کند. هنگامی متوجه وخامت اوضاع شد که باو خبر رسید که مارشال پتن او را بعنوان یکی از مشاوران حکومتی انتخاب کرده است. روح سنت اگزوپری از این انتخاب بی‌اطلاع بود و تنها کاری که توانست انجام دهد، تکذیب خبر بوسیله رادیو و روزنامه‌ها بود. بعدها او را عامل نازی‌ها معرفی کردند. سنت اگزوپری که کاسه صبرش لبریز شده بود دیگر تاب تحمل نداشت، خشم شدید خود را ظاهر نمود و طرفداران دوگل و مارشال پتن همه را بایک‌دید مورد قضاوت قرار داد. و همین مسأله، بعدها هنگامی که می‌خواست بار دیگر در الجزائر به گروه ۲/۳۳ بپیوندد، برایش دشواریهای فراوان ایجاد کرد.

ناراحتیهای شدید روحی و عصبی، سنت اگزوپری را وادار ساخت که برای استراحت سفری به کالیفرنیا بکند. اما در آنجا دچار بیماری کلیوی

82- Maréchal Pétain

مارشال فرانسوی متولد Pas - de - Calais که هنگام اشغال فرانسه بدست آلمان نازی با آنها از در سازش درآمد و حکومت ویشی را ایجاد کرد.

شد و برای اولین بار تحت عمل جراحی قرار گرفت. این عمل از نظر جسمی چندان مهم نبود، اما روحیه سنت‌اگزوپری ضعیف شده بود و هیچ‌ناملائی را نمی‌توانست تحمل کند. در بازگشت به بندر نیویورک، تصمیم گرفت کتابی بنویسد و وضع و موقعیت واقعی فرانسه را به آمریکایی‌ها نشان بدهد. و کتاب «خلبان جنگ» را نوشت.

این کتاب در آغاز سال ۱۹۴۲ بچاپ رسید، در آمریکا باموفقیت‌شایانی روبرو گردید. اما فرانسویهای مقیم آمریکا آنرا نپسندیدند. طرفداران مارشال پتن در فرانسه ابتدا کتاب را با روحیه سیاسی خود موافق یافتند. اما دیری نگذشت که باشتباه خود پی‌بردند و دستور ضبط و توقیف کتاب صادر شد. و همین دستور باعث شد که دو چاپ مخفیانه این کتاب در شهرهای لیل^{۸۳} و لیون^{۸۴} بین مردم منتشر شود.

سنت اگزوپری در این دوره از زندگی، از درد غربت رنج بسیار می‌برد. از دور بودن از فرانسه، از پاریس ملول بود. گاهی فکر می‌کرد که ممکنست دیگر کشور خود را نبیند و دچار اندوه عمیقی می‌شد. دلتنگی و درد غربت موضوع اصلی دو اثر سنت‌اگزوپری را در این دوره از زندگی وی، تشکیل می‌دهد: «نامه بیک گروگان»^{۸۵} و «شازده کوچولو»^{۸۶}. اثر اول را برای دوستش لئون وورث^{۸۷} نوشت. از نظر سنت‌اگزوپری که در آمریکا زندگی می‌کرد، دوست اسرائیلی او در فرانسه مثل چهل‌ملیون فرانسوی دیگر،

83- Lille شهری واقع در ایالت فلاندر در شمال فرانسه

84- Lyon شهری واقع در مشرق فرانسه در نزدیکی مرز سوئیس

85- *Lettre à un otage*

86- *Petit Prince*

87- Léon Werth

حکم گروگان را داشت، گروگانی که می‌بایست آزاد گردد. اما کتاب «شازده کوچولو» یکی از پر خواننده‌ترین آثار سنت اگزوپری می‌باشد و تقریباً به‌اغلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است. داستانی است پراز لطف و جاذبه و مملو از خیال‌پردازیهای شاعرانه. داستانی است به لطافت یک شعر، بسادگی یک قصه و به عمق مطالب فلسفی. از طرفی این داستان اندوهی عمیق در خود نهان دارد. در واقع شازده کوچولو از بسیاری جهات، خود نویسنده است و آن گل سرخی که او را با چهار خار ناچیز تنها گذاشته بود، کونسول می باشد. سنت اگزوپری در این باره به همسرش می‌نویسد: «می‌دانی، گل سرخ کتاب شازده کوچولو، توئی. شاید من نتوانسته باشم همواره آنطور که باید از تو مواظبت کنم.» نویسنده نیز چون قهرمان داستانش خود را تنها و غمزده و دور افتاده می‌یابد و دردنیای بزرگترها، بیگانه. این بزرگترهائی که راه زندگی را نیاموخته‌اند و نمی‌دانند که «آنچه مهم است بچشم دیده نمی‌شود»^{۸۸}.

در اوائل سال ۱۹۴۳ احتیاج به بازگشت بوطن در سنت اگزوپری بقدری شدید است که طرحهای عجیبی بذهنش می‌رسد. می‌خواهد از هر وسیله‌ای که بتواند او را بفرانسه بازگرداند، استفاده کند. خیال دارد زیر دریائی بسازد که با آن بتواند از دریای آتلانتیک عبور کند. آنگاه چون وضع مساعدتری پیش آمد، سنت اگزوپری درباره پیاده شدن قوای متحدین در الجزائر و مراکش مطالعاتی کرد و طرحی پیشنهاد کرد که تصویب نشد. معذالک هشتم نوامبر همان سال سنت اگزوپری با حیرت تمام مطلع شد که قوای آمریکا در الجزائر پیاده شده‌اند. در همین موقع باو خبر دادند که گروه اکتشافی هوایی ۲/۳۳ در الجزائر فعالیت خود را از سر گرفته است

و تحت نظر آمریکائی‌ها کار می‌کند. سنت‌آگزوپری خواست بلافاصله به گروه خود ملحق شود. اما در سر راد او که نظامی نبود، موانع و مشکلات زیادی وجود داشت. از همه مهم‌تر آنکه ارتش آمریکا حداکثر سن برای يك خلبان را ۳۵ سال تعیین کرده بود، حال آنکه سنت‌آگزوپری چهل و سه سال داشت. با اینهمه برای بازگشت به گروه تقاضاهای مکرر نوشت. باشخاص ذی‌نقوذ مراجعه کرد. از دوستان مؤثر خواهش‌ها کرد تا اینکه سرانجام توانست در شانزدهم مه ۱۹۴۴ در نزدیکی تونس به رفقای قدیمی خود در گروه ۲/۳۳ پیوندد. در آنجا با ستوان لولو که جوانی پرشور بود، طرح دوستی ریخت. روزیست و هفتم ژوئیه مأمور شد که از دره رود رن عکس برداری کند. از سال ۱۹۴۰ بعد این اولین مأموریت جنگی او بود.

سنت‌آگزوپری نامه معروف به ژنرال X^{۸۹} را در الجزائر نوشت. این نامه هرگز پست نشد. آنرا بعد از مرگ نویسنده، در میان کاغذهایش پیدا کردند و برای اولین بار در دهم آوریل ۱۹۴۸ در روزنامه Figaro littéraire بچاپ رسید. این نامه معروف روحیه سنت‌آگزوپری در این دوره خاص می‌باشد. نامه‌ایست که یأس و بدبینی شدیدی را نشان می‌دهد. وقتی صحبت از تمدن آینده کشور فرانسه پیش می‌آید، در این نامه ناامیدی عمیقی احساس می‌شود: «بخاطر نسل فعلی که از اصالت بشری نشانی ندارد، غمگینم. نسلی که جز بار و ریاضیات شکل دیگری برای زندگی معنوی شناخته‌است. آه! ژنرال در دنیا تنها يك مسأله وجود دارد. و آن اینست که بانسان مفهومی معنوی ببخشند و برای او نگرانیهای معنوی ایجاد کنند.» سراسر زندگی سنت‌آگزوپری تناوبی است از شوق و شور و امید و دلسردیها. اما این بار دلسردی و ناامیدی وی بحدی است که برخی تصور

کردند که سنت اگزوپری تمایل بخودکشی داشته است و این نامه را گواه آوردند. حال آنکه باتوجه به طرز فکر و روحیه سنت اگزوپری، میتوان با اطمینان کامل ادعا کرد که فکر خودکشی هرگز به ذهن او خطور نکرده است. درست است که سنت اگزوپری از مرگ نمی هراسید و از روبرو شدن با آن بیمی نداشت. اما هیچگاه آرزوی مردن در سر نمی پروراند. در این تاریخ مهمان دوستش دکتر پلیسیه بود. دکتر بعنوان يك نفر طبیب از دوستش روحاً و جسماً مواظبت می کرد. اما این کار ساده ای نبود. دکتر با وجود کار سنگینی که بر عهده داشت، می بایست در اغلب ساعات شبانه روز آمادۀ شنیدن شکوہ های آنتوان بیچاره اش باشد. زیرا سنت اگزوپری ناگهان تغییر خلق داده بود. اغلب درباره دوستان صحیح قضاوت نمی کرد و گاهی در رفتار و کردار او خشونت بی چشم می خورد. گذشته از این کج خلقی ها، دچار بیماری روحی نیز شده بود. در نوامبر ۱۹۴۳ از پله ها افتاده بود. از آن زمان بعد تصور می کرد که ستون فقراتش شکسته است. در همین زمان خیال می کرد که دچار سرطان شده است. در این دوره، سنت اگزوپری آشکارا وضعی غیر عادی داشت. اغلب وعده های ملاقات را فراموش می کرد و ساعتها ب فکر فرو می رفت. تنها امید او دور شدن از الجزیره بود. خود را برای مأموریت های دورتری آماده می کرد: آمریکا، انگلستان، روسیه و حتی چین. اما همواره همان جواب همیشگی را می شنید که بعنوان خلبان ذخیره در حوزۀ الجزایر باقی خواهد ماند.

اما دلسردی، ناامیدی و کج خلقی سنت اگزوپری دائمی نبود. در میان تیرگی، پرتو هائی نیز بچشم می خورد. دکتر پلیسیه او را بکودکی تشبیه کرده است که دوران تعطیلات خود را می گذراند. گاهی شاد و بی خیال و چون کودکان بازیگوش در پیاده رو برای بچه هائی که دور او را گرفته بودند، با

کاغذ هلیکوپتر درست می‌کرد. او دوست داشت با ژید یا ژنرال شاسن^{۹۰} شطرنج بازی کند. ژید می‌گوید که مات کردن سنت‌اگروپری در بازی شطرنج کار آسانی نبود. در همین دوره با یکی از استادان ریاضی دانشگاه الجزیره، مطالعاتی طولانی در زمینه ریاضیات آغاز کرد. نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را با تلفن با اطلاع آن استاد می‌رسانید و یا اینکه با یک سری محاسبات به‌خانه او مراجعه می‌کرد. این استاد از سنت‌اگروپری بعنوان یک نابغه یاد کرده است. از طرفی مصاحبت سنت‌اگروپری، بگفته کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، بسیار لذت‌بخش بود. درباره اغلب مسائل اطلاعات کافی و جالبی داشت. از نجوم به علوم اجتماعی و از بیولوژی به مارکسیسم و فلسفه یا عرفان و از موسیقی باخ^{۹۱} به نقاشی وان‌گوک^{۹۲} می‌رسید. اغلب اوقات متکلم و حده بود و دیگران با تحسین و اشتیاق به سخنان او گوش می‌دادند. مهم‌ترین سرگرمی سنت‌اگروپری در الجزایر یادداشت تفکرات فلسفی او بود که آنها را در پنج جزوه گردآوری می‌کرد. تصمیم داشت این یادداشتها را بعد از جنگ بصورت کتابی منتشر کند. اما گویا خود او احساس می‌کرد که این کتاب هرگز پایان نخواهد رسید. اغلب هنگام صحبت با دوستان Citadelle را اثری می‌نامید که بعد از مرگش بچاپ خواهد رسید. یکروز یکی از دوستان که سنت‌اگروپری وی را برای قضاوت درباره اثر خود صالح می‌دانست، به الجزیره رسید. سنت‌اگروپری حتی باو فرصت نداد که چمدانش را باز کند. نسخه خطی Citadelle را باو داد و از او خواش کرد

90- Général Chassin

91- Bach (Jean - Sébastien) آهنگ‌ساز مشهور آلمانی (۱۷۵۰ - ۱۶۸۵)

92- Van Gogh (Vincent) نقاش مشهور هلندی (۱۸۹۰-۱۸۵۳)

که آنرا بخواند و نظرش را درباره آن ابراز دارد. آنگاه خود شروع به قدم زدن در اطاق کرد. گاهی می ایستاد و بدوستش نگاه می کرد و آنگاه راه رفتن از سر می گرفت. گرمای اطاق تحمل پذیر نبود. آندوست بعد از خواندن صد صفحه، از سنت اگزوپری خواهش کرد تا اجازه بدهد که در ساحل دریا گردش کرده بعد برگردد. سنت اگزوپری تصور کرده که کتاب او جالب نیست و ارزش مطالعه ندارد و دوستش را کسل کرده است. حال آنکه چنین نبود، مسافرت طولانی دوستِ او را خسته کرده بود. او میل داشت که بعد از آب تنی در دریا و رفع خستگی، شب را بمطالعه کتاب بپردازد.

— اما امشب خوابت خواهد برد.

— نه نمی خوابم.

— پس يك فصل دیگر بخوان.

— خوب، همین الان، کمی صبر کن.

— پس لااقل این دو صفحه را بخوان.

دوستش شروع کرد بخندیدن. اما چهره نگران سنت اگزوپری ناگهان روشن شد، بطرف اطاق خودش رفت و لحظه ای بعد برگشت.

— بگیر این را بخور.

— چی را؟

— این را بخور.

سنت اگزوپری خنده کنان و بزور دو قرص دردهان دوستش فروبرد و يك لیوان آب هم باو خوراند.

— چه چیزی بمن خوراندی؟

— اوه، حالا می توانی بروی آب تنی. امشب خوابت نخواهد برد. من

دو قرص Benzhdérine بتو دادم.

در نتیجه آن شخص که بعلت خوردن قرص نتوانست بیست و چهار ساعت تمام چشم برهم بگذارد، کاری بهتر از خواندن کتاب سنت اگزوپری نداشت. وی پس از ترك الجزیره در نامه‌ای که به سنت اگزوی نوشت، اثرِ او را ستود.

در اواخر زمستان آنسال ژنرال شاسن، فرمانده واحد Marauder درباره وضع روحی سنت اگزوپری نگران شد و تصمیم گرفت او را به واحد خود منتقل کرده از الجزیره دور کند. سنت اگزوپری باین ترتیب در سال ۱۹۴۴، به ساردنی^{۹۳} رسید. گاهی پرواز می‌کرد. اما هدایت هواپیما را بر عهده نداشت. در مأموریت‌های بمباران شرکت می‌کرد، اما از این کار خوشش نمی‌آمد. می‌خواست باردیگر به گروه ۲/۳۳ بازگردد و پس از کوشش‌های بسیار بکمک ژنرال شاسن موفق شد که اجازه پنج پرواز با گروه ۲/۳۳ را بدست بیاورد. و روز دهم ماه مه، در الگرو^{۹۴} از ایالت ساردنی به گروه خود ملحق شد.

بمحض رسیدن به گروه، همه ناراحتی‌ها، بیماری‌های عصبی، دلسردی‌ها و نومیدی‌های ماه‌های اخیر سنت اگزوپری از بین رفت. رویهم رفته موقعیت طوری بود که سنت اگزوپری روزهای آخر عمر خود را در کمال آرامش و امیدواری گذراند. شرایط زندگی در الگرو خیلی ابتدائی بود و همین امر سنت اگزوپری را از زیر بار قید و اجبارهایی که تمدن آمریکائی به‌وی تحمل کرده بود، رهانید. دیگر صحبت صف کشیدن برای سلف‌سرویس و گمنام و تنها در بین جمعی زیستن در بین نبود. او با هفت خلبان دیگر در

جزیره‌ای در دریای مدیترانه واقع در جنوب جزیره کرس 93- Sardaigne

94- Alghero

منزلی روستائی که در نقطه‌ای خلوت در ساحل سنگلاخی ساردنی واقع شده بود، زندگی می‌کرد. لولو از آن دوره و از دوستی و برادری که بین این هشت خلبان وجود داشت، خاطرات شیرینی دارد. سنت اگزوپری قلباً خوشحال بود که توانسته است در مبارزه شرکت کند و در راه خدمت به دیگران زندگی خود را بخطر بیندازد. اغلب مأموریت‌های گروه در جنوب و مرکز فرانسه بود. این مأموریت‌ها عکس‌برداری از بنادر، ایستگاه‌ها و فرودگاه‌هایی بود که بدست دشمن افتاده بود. سنت اگزوپری دائماً تقاضا می‌کرد که مأموریت جدیدی به‌وی محول گردد. می‌گفت: «برای همه شما يك مأموریت بیشتر یا کمتر مهم نیست، برای من که تأخیر دارم، مسأله‌ای حیاتی می‌باشد. متوجه می‌شوید، من بآن احتیاج دارم، احتیاجی در عین حال جسمانی و روحی».

سنت اگزوپری تقاضا داشت که اغلب مأموریت‌های ناحیه Haute - Savoie^{۹۵} باو واگذار شود. از آن منطقه خاطرات زیادی داشت. یکروز در حین پرواز در ارتفاع نه‌هزار متری، برفراز آنسی^{۹۶} دچار وقفه اکسیژن شد. اما بامهارت بسیار توانست هواپیما را فرود آورد. يك یا دو هفته بعد از این جریان روز ۲۹ ژوئن، سالروز تولدش، در حال پرواز برفراز آنسی، موتور چپ هواپیمایش از کار افتاد. ناگزیر با يك موتور برگشت. و برای اینکه در معرض دید دشمن قرار نگیرد، از روی دره‌ها عبور می‌کرد. اما راه را گم کرد و از کوهستان آلپ خارج شد و به‌تورن^{۹۷} رسید. و چون

قسمتی از منطقه کوهستانی آلپ واقع در مشرق فرانسه 95- Haute - Savoie

مرکز منطقه Haute - Savoie 96- Annecy

یکی از شهرهای ایتالیا که سابقاً مرکز ایالت Sardinia بود 97- Turin

فراموش کرده بود دوربین خودکار هواپیما را از کار ببندارد، توانست بدون اینکه خود متوجه باشد، عکس‌های با ارزشی از پایگاه‌های دشمن به ارمغان آورد.

با همه این خطرات و با اینکه سنت‌آگزوپری بیش از سهم خود به مأموریت رفته بود، باز هم تقاضای شرکت در مأموریت‌های جدیدی را داشت. دوستانش فکر کردند که وقت آن رسیده است که او را از مواجه شدن با خطرات تازه‌ای معاف دارند و علی‌رغم میل خودش، زندگی او را نجات دهند. روز هفتم ژوئیه، گروه به پایگاه جدیدی منتقل شد: ناحیه بورگو^{۹۸} در جزیره کرس. روز بعد سنت‌آگزوپری باز هم مأموریت دیگری در ناحیه Haute - Savoie انجام داد. این هفتمین مأموریت وی بود. دوستانش تصمیم گرفتند که او را از نقشه مخفیانه پیاده شدن قوای متحدین در سواحل جنوبی فرانسه آگاه کنند. باین ترتیب بر طبق مقررات، او دیگر نمی‌توانست در مأموریت‌ها شرکت کند. عملی کردن این نقشه را به پانزدهم اوت موکول کرده بودند. گاوال^{۱۰۰} و لولو^{۱۰۱}، دوستان سنت‌آگزوپری جز این راهی برای نجات او نیافته بودند.

در هفته ۲۱ تا ۲۷ ژوئیه سنت‌آگزوپری به الجزیره پرواز کرد تا در مراسم غسل تعمید پسر گاوال شرکت کند. در آنجا با ژنرال شاسن و دکتر پلیسیه ملاقات کرد. دکتر دوستش را غمگین یافت: «سنت‌آگزوپری غمگین بود و اندوه او مرا سخت تحت تأثیر قرارداد. قد بلند او کمی خمیده بود،

98- Borgo

99- Corse جزیره واقع در جنوب فرانسه در دریای مدیترانه

100- Gavaille

101- Leleu

گوئی بار ناراحتی همه مردم را بروی شانه‌های پهن خود حمل می‌کرد.» در مراجعت از الجزیره، سنت اگزوپری که با دیدن رفقای گروه، شادیِ همیشگی خود را بازیافته بود، بلافاصله تقاضای مأموریت جدیدی را کرد. گاوال در برابر خواهشهای دوستش نرم شد و تصمیم گرفت که راز پیاده شدن قوای متحدین در فرانسه را یکروز دیرتر با وی در میان نهد. صبح روز ۳۱ ژوئیه، هنگامیکه سنت اگزوپری بطرف آنسی و گرونوبل^{۱۰۲} حرکت کرد، هوا عادی بود. بیست و پنج دقیقه بعد، دستگاه رادار نشان می‌داد که او از سواحل فرانسه گذشته است. در این موقع ساعت هشت و پنجاه و پنج دقیقه بود. بعد از آن هیچ خبری از هواپیمای سنت اگزوپری نشد. تا ساعت یک بعد از ظهر، همه افراد گروه انتظار او را داشتند و بتدریج نگرانی شدیدتر و سکوت سنگین‌تر می‌شد. امیدوار بودند، اما در عین حال می‌دانستند که بیهوده انتظار می‌کشند.

تا امروز هم چگونگی مرگ سنت اگزوپری روشن نشده است. آیا حادثه‌ای برای او پیش آمد؟ آیا مورد اصابت گلوله دشمن واقع شد؟ آیا هواپیمایش سرنگون شد؟ هیچکس نمی‌داند و هیچ نشانی از او و از هواپیمای او در دست نیست. در سال ۱۹۴۸ دوست و ناشر کتابهای او، گاستون گالیمار^{۱۰۳} از آلمان نامه‌ای دریافت داشت که تاحدی ساعات آخر زندگی سنت اگزوپری را روشن می‌کند. این نامه را یک پاستور آلمانی که در اکس لاشاپل^{۱۰۴} زندگی می‌کرد، نوشته بود. این شخص در زمان جنگ در

102- Grenoble شهری واقع در مشرق فرانسه

103- Gaston Gallimard

104- Aix - La - Chapelle شهری واقع در مغرب کشور آلمان در ناحیه وستفالی

ستادی واقع در نزدیکی دریاچه گارد^{۱۰۵} با درجه سروانی خدمت می‌کرد و مأموریت داشت که همه گزارشات مربوط به پرواز واحدهائی را که بین آوین یون^{۱۰۶} و بلگراد^{۱۰۷} مستقر بودند، در پرونده‌ای جمع آوری کند. بعد از جنگ تصادفاً در روزنامه‌ای گزارش آخرین پرواز سنت اگزوپری را خوانده و بخاطر آورده بود که در یادداشت‌های شخصی خود، مطالبی مربوط به هواپیمائی که در همان تاریخ در نزدیکی جزیره کرس سرنگون شده، نوشته است. خلبان يك هواپیمای آلمانی از نوع Folk wolf گزارش داده بود که يك هواپیمای اکتشافی دشمن بر فراز دریا سرنگون و دچار حریق شده است. تاریخ و محل و شرایط وقوع حادثه با مفقود شدن سنت اگزوپری مطابقت میکند. اما شب قبل از این حادثه هواپیمای يك خلبان آمریکائی بنام مردیت^{۱۰۸} در همان شرایط و در همان ساعت سرنگون شده بود. حال یادداشت‌های آن پاستور آلمانی به کد امیک از این دونفر مربوط می‌شود، موضوعی است که تابحال روشن نشده است. شاید بررسی دفاتر گزارشات آلمانها که فعلاً در اختیار دولت آمریکا می‌باشد، بتواند این معمارا حل کند. شاید هم چگونگی مرگ او برای همیشه اسرار آمیز باقی بماند، همانطور که قهرمان کتابش «شاهزاده کوچولو» در حادثه‌ای مرموز از بین رفت و هیچ اثری نیز از خود برجای نگذاشت.



105- Lac de Garde

106- Avignon شهری واقع در جنوب شرقی فرانسه

107- Belgrade .

108- Meredith

مآخذ:

- 1— Pierre Chevrier *Antoine de Saint - Exupéry* (Gallimard)
- 2— R. M. Albérès, *Saint - Exupéry* (La Nouvelle Edition)
- 3— P. Kessel *La Vie de Saint - Exupéry* (Gallimard)
- 4— R. Rumbold et M. Stewart *Saint - Exupéry tel quel* (Del Duca)
- 5— Luc Estang, *Saint - Exupéry par lui - même* (Seuil)
- 6— R. M. Albérès *Aventure intellectuelle du XXe siècle* (Nelle Edition)
- 7— Marcel Migeo *Saint - Exupéry* (Flammarion)
- 8— Léon Werth *tel que je l'ai connu* (Seuil)